



Comparative Study of the Wisdom behind Creation of Satan from the Perspective of Allameh Tabataba'i and Fakhr al- Razi

Mohammad Ali Akhavian¹
Ali Baadpa²

(Received: : 30/10/2017; Accepted: 28/02/2018)

Abstract

According to the Quranic teachings, the purpose of creation is worship to God and journey in the righteous path. However, it may seem that the creation of Satan who is never set on the right path and prevents human being from achieving his destination is absolute evil and against wisdom. Allameh Tabataba'i holds that fulfilling the purpose of creation, that is worship of God, relies on perfect universe based on which every creature with whatever potential it has plays its role in a status which is determined for him. Thus, the function of Satan is to prepare a situation for the examination of mankind through his temptation so that true humans can ultimately achieve pillars of perfection and salvation. Therefore, there is no absolute evil in the perfect universe at all.

On the other hand, Fakhr al-Razi does not regard the purpose of human creation relying on another cause. In his view, the purpose of human creation is not actually his perfection through worship to God because in this case God would need a medium to give blessing to a creature while He can bless whoever He pleases, needless to any medium and He is not asked in His acts. Hence, it cannot be said that the existence of the perfect universe is essential. By this theory, Fakhr al-Razi sets aside divine wisdom and the righteousness of divine acts.

Keywords: Satan, good, evil, wisdom, Allameh Tabataba'i, Fakhr al-Razi

¹ Associate Professor, Department of Theology and Islamic Sciences, University of Qom;

Email: ma_akhaviyan@yahoo.com (Corresponding Author)

² Ph.D. Student in Teaching Islamic Sciences (Theoretical Principles of Islam), University of Qom;

Email: ali.baadpa@chmail.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بررسی تطبیقی حکمت آفرینش شیطان از دیدگاه علامه طباطبایی و فخر رازی

محمدعلی اخویان^۱

علی بادپا^۲

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۰۹)

چکیده

بنابر آموزه‌های قرآنی، هدف از خلقت، عبودیت و سیر در صراط مستقیم است. با این حال، چنین به نظر می‌رسد که آفرینش شیطان، که انسان را از رسیدن به این مقصد بازمی‌دارد و خود نیز در آن قرار نمی‌گیرد، شرّ مطلق و خلاف حکمت است.

علامه طباطبایی بر آن است که تحقق هدف آفرینش؛ یعنی عبادت، در گرو وجود یک نظام احسن است که براساس آن، هر موجودی با هر قابلیت که دارد، نقش خود را در جایگاهی که برای او مقدر شده است، ایفا می‌کند. به این ترتیب، کار شیطان این است که با اغواگری، زمینه ابتلا و آزمایش انسان را فراهم کند تا موجب صعود او به قله‌های کمال شود. از این رو، اصلاً شرّ مطلق در نظام احسن وجود ندارد.

در مقابل، فخر رازی هدف از خلقت انسان را معلل به غرضی نمی‌داند و این‌گونه می‌پندارد که هدف از خلقت انسان حقیقتاً استکمال وی به وسیله عبادت نیست. زیرا در این صورت خداوند برای افاضه‌اش به غیر نیاز به واسطه پیدا می‌کند؛ بلکه خداوند به هر که بخواهد بدون واسطه افاضه می‌کند و در افعالش سؤال نمی‌شود. بنابراین، نمی‌توان گفت وجود نظام احسن نیز ضرورت دارد. فخر رازی با این نظریه، حکمت الهی و حقانیت افعال الهی را کنار می‌گذارد.

کلیدواژگان: شیطان، خیر، شر، حکمت، علامه طباطبایی، فخر رازی.

ma_akhaviyan@yahoo.com

۱. دانشیار گروه معارف دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

ali.badpa@chmail.com

۲. دانشجوی دکتری معارف اسلامی گرایش مبانی نظری اسلام دانشگاه قم

۱. مقدمه

قضای الهی چنان رقم خورده است که جهنم، جایگاه شیطان و پیروان او باشد: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ* لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۴ و ۸۵) در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (سجده: ۱۳). وجود چنین موجودی که خود در مسیر کمال قدم نمی‌گذارد و دیگران را نیز از آن باز می‌دارد، مطلقاً شر به نظر می‌رسد. این مسئله در تمام ادیان و مذاهبی که وجود شیطان را به عنوان موجودی واقعی در خارج مسلم می‌دانند، مسئله‌ای مهم و فراگیر است. از این رو، مفسران، متکلمان و حکمای اسلامی، هر کدام متناسب با مبانی‌شان پاسخ‌های متفاوتی به این مسئله داده‌اند. بنابراین، از آنجایی که برخی از مبانی خطاست، برخی از پاسخ‌ها نیز از راه صواب دور شده و به تبع، تعالیم اسلامی که مربوط به این مسئله می‌شود را نیز به انحراف کشانده است. درباره حکمت و فلسفه آفرینش شیطان از دیدگاه‌های عقلی و نقلی چند مقاله تألیف شده است (محمدجواد طالبی چاری، ۱۳۹۰، ص ۹۱؛ حسین زارع و مصطفی سلیمانان، ۱۳۹۴، ص ۵۹). اما در آنها بررسی این مسئله از دیدگاه علامه طباطبایی و فخر رازی که دو مبنای مختلف در باب نظام احسن دارند را نیافتیم.

این مباحث علاوه بر دفع شبهات در مورد شیطان، نسبت به کمال مخلوقات و تربیت انسان در آزمایش‌های دنیوی و جایگاه انسان کامل نیز تصویری روشن می‌دهد. بررسی نظریات علامه طباطبایی و فخر رازی باتوجه به اختلاف مبانی‌شان در مسئله خالقیت الهی، می‌تواند در شناخت و بصیرت‌افزایی در این مسائل سودمند باشد. برای این مقصود، ابتدا باید ماهیت شیطان شناخته شود. آنگاه، نظر علامه طباطبایی درباره حکمت آفرینش شیطان باتوجه به مبنای اش (افعال الهی تماماً معلل به غرایض حقه هستند) در مقایسه با مبنای فخر رازی در مورد خالقیت و صدور افعال الهی مطالعه می‌شود. سپس، جایگاه شیطان در نظام احسن از دیدگاه علامه طباطبایی و امکان عوالم ممکنه از دیدگاه فخر رازی بررسی می‌شود.

۲. ماهیت شیطان

در ادیان ابراهیمی، شیطان به عنوان موجودی در عالم خارج پذیرفته شده است. در عهد جدید داستان‌هایی درباره طرد شیاطین از سوی حضرت عیسی آورده شده است (عهد جدید، ۱۳۸۰، ص ۶). در عهد قدیم نیز داستانی درباره شیطان و حضرت ایوب آمده است (عهد قدیم، ۱۳۸۰، ص ۹۴۷). با این وجود، برخی شیطان را دارای حقیقتی عینی در عالم خارج نمی‌دانند؛ بلکه آن را همان قوای شهوانی می‌دانند که در انسان وجود دارد و موجب می‌شود از مسیر حق منحرف شود و به دنبال هواهای نفسانی برود (محمدرشید رضا، ۱۴۱۴ه ق، ج ۱، ص ۲۸۴). اما این برداشت با صریح آیات قرآن کریم، که شیطان را از جنیان دانسته است، منافات دارد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف: ۵۰).

شیطان مدت‌ها با ملائکه زیسته است، ولی به دلیل نافرمانی از امر خداوند در سجده بر آدم، از صف آنها خارج می‌شود. سپس از خداوند متعال فرصتی می‌طلبد تا آدم و فرزندانش را گمراه سازد (حجر: ۳۶-۳۸). خداوند نیز به او تا وقت معلومی فرصت می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۹۰ه ق، ج ۱۲، ص ۱۶۰).

شیطان سوگند یاد می‌کند که از طریق آراستن بدی‌های آنها: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹)، وعده‌های دروغ: «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء: ۱۲۰) و ترساندن آنها: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۷۵) به اغوای مردم پردازد.

بنابراین، تکلیف چنین موجود گمراهی معلوم است و دیگر قابل هدایت نیست؛ چرا که به خاطر تکبرش از درگاه الهی رانده شده و مورد لعن خداوند متعال قرار گرفته است: «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (ص: ۷۷ و ۷۸).

۳. مقصود از اطلاق شر به شیطان

«شر» در معانی مختلفی همچون قبیح، ضار و ناقص (جوادی آملی، ۱۳۸۶ه ش، ج ۱۰، ص ۲۰۴ و ۲۰۵) به کار رفته است. از نظر علامه، مفهوم شر زمانی انتزاع می‌شود که چیزی را در مقام مقایسه

با چیز دیگری در نظر بگیریم. آنگاه اگر در ارتباطش با امر دیگری، خلل و فساد در آن ایجاد نماید و مانع سعادت و کمال آن چیز شود، به آن شر گفته می‌شود. مانند مار و عقرب که اگر گزند به انسان وارد آورند، به آنها اطلاق شر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۸، ص ۳۸). از این مثال روشن می‌شود که مقصود علامه از شر، ضرری است که از جانب شیطان به بشر و خودش می‌رسد و این اعم از دو معنای اول است که بیان شد؛ چرا که هر ضاری را می‌توان قبیح دانست، چون قبیح چیزی است که با چیزهای دیگر تناسب نداشته باشد (حسن مصطفوی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۷۴).

اما معنای سوم شر، اعم از این معناست، و بر غیر ذات باری تعالی اطلاق می‌شود، به دلیل اینکه تمامی ماهیات ناقص هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ه. ش، ج ۱۰، ص ۲۰۴ و ۲۰۵). بنابراین شر به معنای نقص، مورد نظر نیست.

برخی از موجودات نیز در مقایسه با یک امر، «شر» و در مقایسه با امر دیگری «خیر» هستند؛ مانند عقرب که اگر به انسان گزند برساند به آن اطلاق شر می‌شود و اگر انسان بیمار از خواص دارویی آن بهره گرفت، خیر است.

حال، پرسش این است که: اطلاق شر به شیطان به چه معناست؟ چنان که می‌دانیم شیطان موجودی است که فقط فعل قبیح انجام می‌دهد، هیچ گاه در مسیر خیر قدم نمی‌گذارد، در مسیر هدایت مانع ایجاد می‌کند و هیچ گونه خیری برای دیگر موجودات ندارد. از دیدگاه علامه طباطبایی برای توضیح این مسئله، لازم است به سه مقدمه توجه کرد.

مقدمه اول: غرض از آفرینش انس و جن این نیست که همه آنها در مقام تشریع موفق به عبادت شوند؛ بلکه مقصود، تحقق نظامی است که در آن، امر عبادت برای انس و جن محقق شود. از این رو، «لیعبدون» در آیه شریفه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) به امر به عبادت تفسیر شده است. امام صادق نیز در این باره می‌فرماید: «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، قَالَ: خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ» (شیخ صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴).

بنابراین، مقصود از خلقت این نیست که همه جن و انس عابد شوند، بلکه آیه شریفه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ» (اعراف: ۱۷۹)، جهنم را نیز غرض از آفرینش بسیاری از جن و انس دانسته است. این آیه با آیه شریفه ۵۶ سوره ذاریات منافاتی ندارد، زیرا معنای غرض به حسب کمال فعل خدا که سعادت انسان است با هدفی که کمال انسان به وسیله آن محقق می شود و آن ایجاد نظام احسن است، متفاوت است (طباطبائی، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۸، ص ۲۳۵). آیه اول، غرض از کمال فعل را بیان می کند و آیه دوم، از لوازم هدفی است که در رسیدن انسان به کمال به وجود می آید.

برای تقریب به ذهن، می توان نجاری را مثال زد که می خواهد پنجره ای بسازد. ابتدا چوب های آن را آماده می کند، در حالی که می داند همه آنها مناسب پنجره شدن نیست و بخشی از خرده چوب ها باید به عنوان هیزم یا چیزهای دیگر استفاده شود. پس، غرض اصلی نجار، ساختن پنجره است و خرده چوب ها غرض تبعی به شمار می آیند (همان).

مقدمه دوم: شیطان در ذاتش گمراه نیست، زیرا شیطان برای این خلق شده است که با عبادت خدا به سعادت برسد؛ ولی زمانی که استکبار ورزید، گمراه شد. بنابراین، شیطان به خودی خود گمراه و شقی خلق نشده است؛ بلکه آفرینش او ابتدائاً برای این بود که با عبادت خداوند به سعادت برسد و مانند انس و جن مختار بوده است. ولی با سوء اختیار خود این راه را انتخاب کرد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف: ۵۰).

در روایتی آمده است که شیطان ابتدا کفر ورزید و سپس مشرک شد. پس، او در ابتدا کافر و یا مشرک آفریده نشده بود: «عن أبا عبد الله و قد سئل عن الكفر و الشرك أيهما أقدم؟ فقال: الكفر أقدم، و ذلك أن إبليس أول من كفر، و كان كفره غير شرک، لأنه لم يدع إلى عبادة غير الله، وإنما دعا إلى ذلك بعد فأشرك» (شیخ کلینی، ۱۳۶۲ ه. ش، ج ۲، ص ۳۸۶).

در نتیجه، گمراه شدن شیطان، امری ابتدایی نبوده؛ بلکه برای مجازات وی بوده است. علامه طباطبائی در تفسیر آیه شریفه «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹) می نویسد: این لعنت، گزافی و بیهوده نیست؛ بلکه اثر آن اغوایی است که خودش برای خود پسندید. پس، اضلال خدای تعالی درباره او اضلال ابتدایی نیست؛ بلکه

اضلال مجازاتی است که جائز است و هیچ اشکالی ندارد، و به همین جهت بود که خدای تعالی هم آن را انکار نکرد (طباطبایی، ۱۳۷۴ه.ش، ج ۱۲، ص ۲۳۸): «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره: ۲۶).

این ناموس طبیعت و نظام احسن است که اگر شخص باوجود اینکه می‌تواند اطاعت خدا کند، تمرد را برگزیند، از کمال اولیه‌ای که خدا به‌وی داده بود دور می‌شود و دیگر مقدار کمال وجودی‌اش همان می‌شود که در مسیر گمراهی گام برمی‌دارد.

برخی نیز که قائل به جبر نیستند و در استناد این گمراهی به خداوند، توجیه دیگری آورده‌اند؛ مانند اینکه مقصود از گمراه کردن، سبب گمراه کردن است که همان امر به سجده است و این امر، خیر و مایه هدایت بوده است، ولی شیطان به‌خاطر استکبارش به‌وسیله آن گمراه شده است (زمخشری، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۲، ص ۵۷۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۷، ص ۲۹۳).

اشکال این توجیه آن است که، اولاً خلاف ظاهر است. ثانیاً، هنوز این اشکال باقی می‌ماند که چگونه خداوند موجودی آفرید که از آغاز گمراه و اغواگر بود؟! بااین حال، جوابی که از علامه طباطبایی نقل شد، نه‌تنها ساحت الهی را از اضلال ابتدایی - که قبیح است - منزه می‌دارد؛ بلکه موافق با ظاهر این آیه و آیه قبل و دیگر آیات نیز هست.

خلاصه اینکه هدف خداوند در آفرینش شیطان، این نبوده است که موجودی بیافریند که فقط می‌تواند فعل قبیح انجام دهد و از هدایت دیگران جلوگیری کند. اینکه خداوند متعال موجودی بیافریند که مجبور به انجام فعل قبیح باشد با حکمت او منافات دارد؛ درحالی که خداوند به شیطان نسبت عصیان داده است: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» (مریم: ۴۴) و عصیان صورت نمی‌پذیرد مگر با اختیار (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ه.ق، ص ۳۶۱).

مقدمه سوم: در نظام احسن، هر مخلوقی فی نفسه، خیر و حسن است. هیچ‌یک از موجودات عالم فی نفسه شر و قبیح نیستند (طباطبایی، ۱۳۹۰ه.ق، ج ۸، ص ۳۸) و به‌سوی کمال خود حرکت می‌کنند «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷) زیرا به‌چیزی حسن اطلاق می‌شود که اولاً اجزایش نسبت به یکدیگر سازگار باشد و ثانیاً، همه اجزا باهدف و غایتی که خارج از ذات است نیز سازگاری داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ه.ق، ج ۱۶، ص ۲۵۰).

اما علت اینکه به برخی اشیا عنوان قبیح داده می‌شود، این است که آن شیء را با شیئی دیگر مقایسه می‌کنیم، آن وقت به آن یکی که کمال بیشتری دارد «حسن» اطلاق می‌کنیم و به دیگری عنوان «قیح» می‌دهیم؛ زیرا که قبیح آن مقدار کمال وجودی که حسن دارد را ندارد. درواقع، اطلاق قبیح به آن، به خاطر این عدم است. اما اگر مقایسه‌ای در کار نبود، این مفهوم عدمی انتزاع نمی‌شد.

برای مثال، به چهره یک انسان به خاطر تناسب اجزای آن با یکدیگر نسبت حسن و زیبایی داده می‌شود و به چهره‌ای دیگر به خاطر اینکه تناسبی را که در چهره اول وجود داشت ندارد، نسبت قبیح می‌دهیم. اما این به این معنا نیست که در صورت دوم هیچ گونه تناسبی وجود ندارد؛ بلکه به اندازه تناسبی که در اجزای صورت دوم هست، حسن می‌باشد (همان).

بنابراین، شیطان نیز به سویی کمال خود در حرکت است؛ اگرچه کمال آن در مقایسه با موجودات دیگر کمبودها و فقدان‌های زیادی دارد، ولی هرچه که باشد، همه موجودات به سویی خدا حرکت می‌کنند و همگی ارتباطی با خداوند دارند و به نحوی او را تسبیح می‌کنند: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴). تمامی موجودات با وجودشان خداوند را تنزیه می‌کنند و از رب واحدی حکایت می‌کنند که مدبر آنهاست (طباطبائی، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۱۳، ص ۱۰۹) و از آنجا که قوام وجود شیطان نیز به خداوند متعال است، باوجود فقر خود از رب واحد و مدبری توانا حکایت می‌کند.

ازاین سه مقدمه می‌توان چنین نتیجه گرفت که با کفر شیطان، نقض غرضی در خلقت خداوند متعال به وجود نمی‌آید، چراکه آفرینش شیطان، مخل نظامی که خداوند برای سعادت انسان طراحی کرده، نیست؛ زیرا هدف از وجود چنین نظامی، آن است که موجوداتی مختار در آن تربیت شوند و به سعادت برسند. شیطان نیز همچون دیگر موجودات مختار می‌توانست راه هدایت را پیش گیرد و این گونه نبود که او ذاتاً گمراه باشد و بدین ترتیب، فعل قبیحی از جانب خداوند متعال سر زده باشد.

در نهایت، وجود شیطان دارای اقلی از کمال وجودی در نظام احسن است که البته با نقص‌ها و عدم‌های بسیاری همراه است و اگر با موجودات دیگری که از کمالات وجودی بیشتری برخوردار هستند مقایسه شود، به او شر و قبیح اطلاق می‌شود؛ زیرا حسن آنها را ندارد، ولی این گونه نیست که کلیت وجودی‌اش فی نفسه شر محض باشد.

اما دیدگاه فخر رازی درباره مقدمه اول این است که، اصلاً افعال خداوند متعال معلل به هیچ علتی نمی‌باشد، چه غرض از فعل خودش باشد و چه غیر؛ زیرا اگر غرض این باشد که منفعتی از فعل عاید خودش شود، محال است؛ چون نقصی در وجود خداوند متعال وجود ندارد و اگر غرض منفعتی باشد که به غیر می‌رسد، خداوند برای دست یافتن به آن نیاز به واسطه ندارد، چرا که صریح آیات این است که خداوند خالق هر چیز است، هر که را که بخواهد گمراه می‌کند و از هیچ چیز سؤال نمی‌شود و دیگران سؤال می‌شوند (فخر رازی، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۲۸، ص ۱۹۳).

اما تعلیلی که در آیه شریفه در مورد غرض از خلقت انس و جن آمده است، یک تعلیل حقیقی نیست؛ بلکه تعلیل لفظی است؛ مانند اینکه گفته شود: تجارت کن برای سود. اگرچه اصل تجارت برای سود است، ولی حقیقتاً ممکن است به آن منتهی نشود (همان). فخر رازی چیزی که منافعی با غرض خداوند باشد را انکار می‌کند. بنابراین، شر به معنای چیزی که مانع دستیابی به کمال باشد، «سالبه به انتفاء محمول» است. چون خداوند عرض ندارد؛ چه استکمال نفسش باشد چه غیر. حال، وقتی این معنی از شر سلب شود، به هر معنایی که باشد، منافاتی با حکمت ندارد.

۴. نقد فخر رازی

استدلال فخر رازی به آیات شریفه برای اثبات اینکه افعال الهی بدون علت است، صحیح نمی‌باشد. زیرا صریح آیات قرآن کریم این است که خلق خداوند همیشه همراه حکمت است، از اتقان و احکام برخوردار است و خداوند کار باطل انجام نمی‌دهد؛ در نتیجه تمامی افعالش به اقتضای وجود حق و حکیمی‌اش برای غرض حقی بنا شده است، اگرچه غرض‌اش کمال نفسش نباشد. اما استکمال غیر با خالقیت و ملک و قدرت الهی

هیچ منافاتی ندارد، زیرا واسطه‌ای که موجب کمال غیر می‌شود، مستقل از خداوند و قائم به خودش نیست. آنچه محال است، این است که چیزی مستقلاً و بدون نیاز به خداوند متعال واسطه کمال چیزی شود. ولی اگر آن چیز در وجودش کاملاً وابسته و مخلوق خداوند باشد، دیگر «خلقت» اصالتاً و بالذات به او منتسب نمی‌شود، بلکه به خداوند نسبت داده می‌شود. اما اینکه خداوند برای کمال چیزی، چیز دیگری را واسطه قرار دهد از روی نیاز به آن نیست؛ بلکه به خاطر اقتضای وجود حق تعالی است که افاضه کمالات به یک موجود را در گرو خلق کردن موجودات دیگری می‌داند و بدون خلقت آنها افاضه کمال به آن موجود، باطل و خلاف اقتضای وجود حق تعالی است.

۵. لزوم وجود داعی به خیر و داعی به شر در نظام خلقت

مسئله دیگری که باید تبیین شود، این است که وجود شیطانی که با وسوس خود در راه هدایت شبهه بیفکند و به سوی گمراهی دعوت کند در نظام احسن ضرورت دارد. از منظر علامه طباطبائی، در تبیین این مسئله باید ابتدا دو مقدمه روشن شود.

مقدمه اول: مانعیت شیطان از هدایت انسان، تام نیست؛ یعنی شیطان هیچ گونه سلطه‌ای بر انسان ندارد، زیرا نه بر جسم او مسلط است تا با آن وسیله وی را مجبور سازد، و نه به روح و اندیشه آدمی تسلط دارد که مثلاً برهانی بیاورد که شخص مجبور به اطاعت از او گردد (طباطبائی، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۱۲، ص ۴۵): «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» (ابراهیم: ۲۲). نکته قابل توجه آنکه، قضای الهی صرفاً به این تعلق گرفته که به شیطان مهلتی داده شود، اما او هرگز قادر نخواهد بود مانع از تربیت انسان کامل و تحقق خلافت الهی در زمین شود و از همین رو، از دست‌اندازی در اموری که مانع تحقق این امر می‌شود، عاجز است: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» (حجر: ۱۶، ۱۷ و ۱۸). اگر شیطان بخواهد به آسمان نزدیک گردد تا از این طریق به ملکوت دست پیدا کند، به وسیله شعله‌ای از آتش که بیرون می‌آید،

نابود می‌شود و نمی‌تواند از این راه، از اخبار غیبی و امور دیگری که در آسمان در جریان است، مطلع گردد و راه هدایت انسان را مسدود سازد.

همچنین، شیطان نمی‌تواند بر سر راه انبیا مانعی ایجاد کند، مگر اینکه صرفاً از طریق القای شبهه در میان مردم و وسوسه آنها و تشویق ظالمان، زمینه آزار و اذیت انبیا و پیروان آنان را فراهم کند. در نهایت، خداوند القائات شیطان را باطل می‌سازد و آیاتش را با پیروزی رسول و برتری حق بر باطل آشکار می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۱۴، ص ۳۹۱): «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حج: ۵۲).

از سوی دیگر، در مقابل وساوس شیطانی، رحمت و فضل الهی شامل حال انسان‌هاست؛ چرا که درغیراین صورت، جز عده اندکی، همه از شیطان تبعیت می‌کردند: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۸۳). معنای این استثناء آن است که فقط گروه اندکی با وساوس شیطانی متزلزل نمی‌شوند. آنها رسول خدا و خواص از مؤمنان هستند که ایمانشان به حدی است که وساوس شیطان در آنها اثری ندارد، اما بقیه مؤمنان اگر به وسیله رحمت و فضل الهی تأیید نگردند، از شیطان پیروی خواهند کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۱۴، ص ۲۵). القائات شیطان تنها برای کسانی که کفر بورزند و از آیات الهی اعراض نمایند، موجب فتنه و عذاب است: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» (حج: ۵۳). در نتیجه، شیطان صرفاً از راه تزیین و وعده‌هایی فریبنده، نقش دعوت‌کننده به شر را دارد.

مقدمه دوم: در نظام احسن که عبارت است از: نظام آفرینش و ترکیب اجزای آن،

به‌طوری که همه اجزایش باهم تناسب داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۸، ص ۳۹)، هر موجودی در رسیدن عالم به کمال و تحقق هدف آفرینش نقش آفرینی می‌کند. به عبارت دیگر، در نظام احسن، کمال تمامی اجزای عالم و کل عالم یکی است. به همین دلیل، هر جزئی از عالم در عین اینکه به‌سوی کمال خود حرکت می‌کند، با سایر اجزای عالم به گونه‌ای ارتباط دارد که وجود دیگر موجودات در گرو وجود اوست.

اگر در عالم، اموری از قبیل شر، فساد، رنج، فقدان، نقص و ضعف - که آنها را مانع کمال می‌بینیم - وجود نداشت، از خیر، صحت، راحت، کمال و قوت نیز خبری نبود (همان). به عبارت دیگر، اگر تمامی اجزای عالم شبیه یکدیگر بود، دیگر نظام احسن که عده‌ای در آن استحقاق ثواب پیدا کنند و اشخاصی باوجود آن شرایط به برخی از مقام‌ها مانند رسالت و امامت برسند، وجود نداشت و صرفاً موجودی به‌وجود می‌آمد که فاقد کمالات نامبرده است، چراکه اساساً این کمالات تحقق پیدا نمی‌کرد. خلاصه آنکه، حکمت و قدرت خداوندی اقتضا می‌کند کمال وجودی را که امکانش هست بیافریند، و این امر، صرفاً باوجود نظام احسنی محقق می‌شود که بیان شد.

بدین گونه لزوم وجود شیطان در نظام احسن آشکار می‌شود، چراکه نظام خلقت براین اساس بنا شده که در آن هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت وجود داشته باشد، و وجود چنین نظامی جز با ابتلا و امتحان ممکن نیست (همان، ج ۱۲، ص ۱۶۴): «لِيُمَيِّرَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (انفال: ۳۷) و «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» (آل عمران: ۱۵۴). سنت ابتلا و امتحان نیز جز باوجود دعوت کنندگانی که انسان را به‌سوی شقاوت بخوانند، ممکن نمی‌گردد؛ زیرا اگر هیچ دعوت کننده‌ای به‌سوی شقاوت وجود نداشته باشد، علت تامه برای قرار گرفتن در یک مسیر به‌وجود می‌آید و دیگر ابتلا و امتحانی به‌وجود نمی‌آید (همان، ص ۱۶۳).

اما در پاسخ به این پرسش که، اساساً ابتلا چه لزومی دارد و چه اشکالی دارد که همگان در مسیر هدایت قرار گیرند؟ می‌توان گفت، اگر ابتلا و امتحانی در میان نباشد، مسیری که همگان در آن قرار می‌گیرند نیز مسیر سعادت کامل نخواهد بود؛ زیرا این مسیر در صورتی گشوده می‌شود که به‌وسیله امتحان‌ها و ابتلائات، استعدادهای نهفته آدمی شکوفا گردد (همان، ج ۴، ص ۲۹) که این نیز خود دارای مراتبی است: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: ۱۴۰).

خداوند ابراهیم را به ابتلائاتی دچار کرد تا استعدادش برای احراز مقام والای امامت به فعلیت برسد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴).

حال اگر از این موانع در نظام آفرینش خبری نبود، نیل به چنین مقامی چگونه محقق می‌شد؟!؟

علامه طباطبایی می‌فرماید: «... لازمۀ این ارتباط، این نیست که همه موجودات مثل هم و ربطشان به یکدیگر ربط تساوی و تماثل باشد؛ زیرا اگر همه اجزای عالم مثل هم بود، عالم به وجود نمی‌آمد، بلکه تنها یک موجود تحقق می‌یافت، و لذا حکمت الهی اقتضا دارد که موجودات از نظر کمال و نقص، و یافت مراتب وجود و فقدان آن، و قابلیت رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن، مختلف باشند» (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۸، ص ۴۵).

اما باتوجه به مبنای فخر رازی در مورد خالقیت خداوند که بیان آن گذشت، اصلاً وجود نظام احسنی که غرضی خاص مترتب بر آن باشد، ضرورتی ندارد؛ زیرا خداوند متعال برای رسیدن به غرضی نیاز به واسطه غیر ندارد و از افعالش سؤال نمی‌شود. از نظر وی، جهان‌های ممکن بی‌شماری می‌تواند وجود داشته باشند که نظام هر کدام از دیگری متمایز و یا متساوی باشد و یا اصلاً به وجود نیایند، بلکه امکان وجود داشته باشند. حال، آن نظام‌های دیگر می‌توانند بزرگتر از نظام ما باشند و آنچه در این نظام وجود دارد در آنها نیز باشد. بنابراین، نظام ما نظام احسن نمی‌تواند باشد. استدلالی هم که فخر رازی در اینجا می‌آورد، این است که همه‌چیز به اراده الهی بستگی دارد (فخر رازی، ۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۲۱۴).

۶. نقد فخر رازی

اگر به گفته فخر رازی عوالم مختلفی وجود داشته باشد، امکان اینکه متمایز بالذات باشند وجود ندارد؛ زیرا در اینکه همگی مخلوق خالق واحدی هستند اتحاد دارند. بنابراین، اگر مقصود فخر رازی، عوالم متمایز بالذات است، چنین چیزی با وجود خالق واحد امکان ندارد و اگر مقصود، عوالم متمایز از یکدیگر به وسیله فصولی است که موجب کثرات ممکنات می‌شود، در این صورت وجود هر دو نظام باهم نظام احسن را به وجود می‌آورند و نمی‌توان به جزئی از آنها نسبت دیگری داد. اما اینکه نظام‌های ممکن وجود داشته باشند که وجودشان رجحان داشته باشد، ولی افاضه‌ای از جانب حق تعالی صادر نشود از نظر عقلی مردود است؛ زیرا بخل و امساک از افاضه موجب نقص در ذات حق تعالی است.

از این رو، دلالت آیه شریفه «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰)، علاوه بر نظام‌های جزئی، نظام کلی عالم را نیز دربرمی‌گیرد؛ چرا که کل شیء شامل هر نظام کلی و جزئی است و استثنایی وجود ندارد.

اما اشکال مبنایی که به فخر رازی وارد است، این است که ذات حق تعالی حکیم مطلق است و هیچ فعل باطلی از او صادر نمی‌شود. بنابراین اقتضای وجود حق تعالی این است که افعال صادره از او ذره‌ای از طریق حق تخلف نداشته باشد و به این ترتیب، مخلوقاتش به بهترین صورت ممکن به وجود بیایند. ظاهراً فخر رازی خداوند را به عنوان وجود قائم بالذاتی که تمامی ممکنات به مقتضای وجود او و قائم به ذات او هستند تصور نمی‌کند؛ بلکه حق تعالی را به مانند نفسی می‌داند که صاحب اراده بوده و هرچه در نظرش رجحان دارد اراده می‌کند.

البته این مسئله را کسانی که به حقیقت آنچه در عالم وجود دارد علم دارند، تبیین کرده‌اند. از این رو، امام صادق پس از اینکه برخی از ظرایف خلقت، حکمت و اتقان برخی نظام‌های عالم را برای مفضل تبیین می‌کند، می‌فرماید: «أَفَلَا تَرَى أَنَّكَ لَا تُفْتَشُّ شَيْئاً مِنَ الْخَلْقَةِ إِلَّا وَجَدْتَهُ عَلَى غَايَةِ الصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۷)؛ آیا نمی‌بینی تو در هیچ چیز تحقیق نمی‌کنی؛ مگر آن را در غایت صواب و استحکام می‌یابی که برای رسیدن به کمالی که خداوند متعال برایش مقدر نموده است، از هیچ چیز فروگذار نشده و این معنای احسن بودن است. اگر از کوچک‌ترین چیزی دریغ می‌شد، دیگر غایت صواب و استحکام معنا نداشت و همان‌طور که بیان شد، امکان ندارد نظام‌های جزئی را از نظام کلی عالم جدا کرد.

۷. رابطه شیطان با صراط مستقیم

با مطالبی که بیان شد، از دیدگاه علامه طباطبائی رابطه شیطان با صراط مستقیم به خوبی فهمیده می‌شود. اما باتوجه به مبنای فخر رازی اصلاً وجود صراط مستقیم ضرورتی ندارد، زیرا خداوند هر آنچه بخواهد بدون واسطه افاضه می‌کند.

توضیح اینکه، صراط مستقیم همان راهی است که باید هدف انسان قرار گرفتن در آن باشد. بنده عابد نیز از خدا می خواهد در این مسیر قرار بگیرد (همان، ج ۱، ص ۲۹) و کمال و سعادت انسان همین است.

از آنجا که مسیر همه مخلوقات و انسان، هر چه که باشد، به سوی خداست «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری: ۵۳) و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)، پس همه موجودات ارتباطی با صراط مستقیم دارند، و این صراط مستقیم به منزله شاهراهی است که راه‌های فرعی زیادی به آن منتهی می شود. ولی این راه‌ها یکسان نیستند. گاهی توصیف به «نزدیک» می شود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: ۶۰). آیه «فَإِنِّي قَرِيبٌ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره: ۱۸۶) به ما می فهماند که سبیل دعا، نزدیک ترین راه برای بنده است. و گاهی نیز توصیف به «دور» می شود: «أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۳۴)، و گاهی به «بلندی» و گاهی به «پستی»: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (اعراف: ۴۰). از این آیه شریفه روشن می شود، عده‌ای بالا رفته و درهای آسمان برایشان گشوده می شود و نیز عده‌ای سقوط می کنند؛ ولی در هر حال، سیر همگان به سوی خداست.

شیطان نیز مانند دیگر موجودات باید نسبتی با این صراط داشته باشد. بنابراین، وجودش به اندازه رابطه‌ای که با این صراط دارد، دارای کمال است و شر محض نیست. کمال وجودی شیطان به گونه‌ای است که هیچ گاه در صراط مستقیم قرار نگیرد و همواره در کناره‌های آن مشغول اغواگری باشد.

نسبت شیطان با صراط مستقیم، نسبت دو لبه کناری جاده با اصل جاده است. پیدا است است اگر دو طرفی برای جاده فرض نشود، متن جاده هم وجود نخواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۸، ص ۴۰): «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُ لَآئِنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف: ۱۶ و ۱۷).

از آنجا که صراط مستقیم، امری معنوی است، جهات چهارگانه‌ای که شیطان در آنجا کمین کرده نیز امور معنوی هستند. بنابراین با توجه به آیات، مقصود از جلوی رویشان،

حوادث آینده و آمال و آرزوهاست، و مقصود از پشت سر، اولاد و اعقاب است، و دست راست، دین و ایمان است و دست چپ، فحشا و منکرات است (طباطبائی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۸، ص ۳۲): «يَعِدُهُمْ وَيَمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء: ۱۲۰) و «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» (آل عمران: ۱۷۵) و آیه «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره: ۱۶۸) و «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (بقره: ۲۶۸). و این دو طرف جاده، همان سنت ابتلا و امتحانی است که بیان شد. حال، اگر کسی خود را از اغواگری‌های شیطان برهاند، به طرف متن جاده کشیده می‌شود.

۸. تبیین روابط نوع انسان و شیطان با استفاده از داستان اخراج آدم از بهشت

خداوند در آغاز، آدم را در بهشت برزخی جای داد و او را از خوردن میوه آن درخت نهی کرد؛ برای اینکه معلوم سازد که بشر تا به وسیله برخی شرایط و اوامر و نواهی در محیط زندگی زمینی تربیت نشود، قابلیت زندگی در بهشت جاودان را پیدا نخواهد کرد (طباطبائی، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۸، ص ۴۰). در واقع، آدمی اگر در نظامی عاری از دعوت‌های شیطانی قرار گیرد، عملاً تربیت نخواهد شد و قابلیت استقرار در صراط مستقیم را پیدا نخواهد کرد (همان).

نکته مهم دیگری که از ماجرای آدم استفاده می‌شود، این است که: اگرچه تلاش شیطان برای گمراهی آدم این بود که عیب‌هایش ظاهر گردد، اما این مسئله نه تنها سبب پایین آمدن منزلت انسان نشد، بلکه موجب شد پس از هبوط، توبه‌اش پذیرفته و در متن زندگی دنیوی برای حیاتی عالی‌تر در بهشت الهی تربیت شود. بنابراین، زندگی زمینی انسان در مسیر کمال وی بوده و خداوند نیز هدف از آفرینش او را کسب مقام خلافت بیان می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۱۵): «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). شیطان نیز که از آفرینش انسان جز خاک و گل را ندیده و از روح مجرد و عظیم او غافل بوده (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۶)، نخواهد توانست مانع هدایت او شود. به همین خاطر، در اغواگری‌هایش موجب می‌شود تا به‌طور مثال، کافری مؤمنی را آزار دهد و یا به قتل برساند، درحالی که این کارها برای آن فرد کمال آفرین است.

از این نکته به خوبی می‌توان دریافت که وجود شیطان برای رشد و کمال کسی که راه هدایت را در پیش گرفته، ضروری است؛ هرچند رنج و مشقت‌هایی موقت را برای او و ایجاد نماید. ناگزیر وجود چنین موجودی در نظام خلقت، شرّ محض نخواهد بود. نیز، می‌توان این ضرورت را دریافت که نظام آفرینش و اجزای آن، با تفاوت در نقص و کمال تحقق پیدا می‌کند تا موجودی مانند انسان کامل به وجود آید. در غیراین صورت، استحقاق جای گرفتن در بهشت موعود را نخواهد یافت.

۹. نتیجه‌گیری

سعادت انسان که هدف غایی از آفرینش موجودات است، جز با وجود نظامی احسن که در آن هر موجودی با قابلیت خاص خود نقشی ایفا می‌کند تحقق نمی‌یابد؛ نظامی که در آن همه موجودات به نحوی برای رسیدن به آن هدف غایی به یکدیگر وابسته‌اند و در صورت غیبت یک موجود، نظام احسن دچار خلل می‌شود؛ اگرچه آن موجود فقدان‌ها و نواقص بسیار داشته باشد و همه موجودات این نظام احسن به اقتضای وجود حق تعالی و حکیم به وجود آمده است.

شیطان در تحقق این نظام سهم دارد و با دعوت اوست که زمینه ابتلا و آزمایش بشر فراهم می‌شود تا آنکه عده‌ای از سر اختیار از این آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده و به سعادت والای انسانی نائل شوند.

وجود خود شیطان نیز با وجود همه گمراهی‌هایش، بی‌بهره از کمال نیست و نسبت شرّ و قبحی که به او داده می‌شود، در مقام قیاس با دیگر موجوداتی است که از کمال بیشتری برخوردارند، و گرنه در نظام آفرینش، وجود، مساوق خیر و کمال است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ *رحیق مختوم*؛ چاپ اول، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶ ش.
۴. _____؛ *وحی و نبوت*؛ تنظیم مرتضی واعظ جوادی؛ چاپ اول، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۵. رضا، محمدرشید؛ *تفسیر المنار*؛ چاپ اول، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ق.
۶. زارع، حسین؛ سلیمانیان، مصطفی؛ «*بررسی فلسفه وجودی شیطان*»؛ مجله علمی پژوهشی تحقیقات کلامی، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۹۴.
۷. زمخشری محمود؛ *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*؛ چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
۸. شیخ صدوق؛ *التوحید للصدوق*؛ چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۹. _____؛ *علل الشرایع*؛ چاپ اول، قم: داوری، بی تا.
۱۰. شیخ کلینی؛ *الکافی*؛ چاپ دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۱۱. طالبی چاری، محمدجواد؛ «*فلسفه و جایگاه شیطان در حکمت متعالیه*»؛ مجله علمی پژوهشی قبسات، شماره ۶۲، سال ۱۳۹۰.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین؛ *ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن*؛ مترجم محمدباقر موسوی همدانی؛ چاپ پنجم، قم: بی تا، ۱۳۷۴ ه. ش.
۱۴. علامه حلی؛ *کشف المراد*؛ چاپ یازدهم، قم: مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۲۷ ق.
۱۵. علامه مجلسی؛ *بحار الانوار*؛ چاپ اول، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۶. فخر رازی، محمدبن عمر؛ *اصول فی اربعین*؛ چاپ اول، مکتبه کلیات الازهریه، ۱۹۸۶.
۱۷. _____؛ *التفسیر الکبیر*؛ چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۸. گلن، ویلیام؛ مرتن، هنری؛ کتاب مقدس عهد جدید؛ ترجمه فاضل خان همدانی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
۱۹. _____؛ کتاب مقدس عهد قدیم؛ ترجمه فاضل خان همدانی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
۲۰. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ چاپ سوم، بیروت، قاهره، لندن: دارالکتب العلمیه، بی تا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی